

## ارزیابی انتقادی نظریه‌نوسازی<sup>(۱)</sup>

نعمت‌الله فاضلی<sup>۲</sup>

### چکیده

نظریه‌نوسازی، از جمله دیدگاه‌هایی است که با تقسیم جوامع به دو دسته سنتی و صنعتی، به تبیین فرایندهای تغییرات اجتماعی کشورهای توسعه نیافته می‌پردازد.

براساس این نظریه، توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم بازتابی از تحولات درونی این جوامع و ناشی از شرایط حاکم بر آنهاست؛ به این معنا که نظام‌های اجتماعی - اقتصادی کشورهای مذکور، از یک سو موانع متعددی بر سر راه نوسازی ایجاد می‌کنند و از سوی دیگر، انگیزه افراد را برای کار و تلاش بیشتر، از بین می‌برند، اما از آنجا که تغییر نگرش‌ها و ارزش‌های افراد، بیشترین نقش را در ایجاد توسعه ایفا می‌کند، جوامع مزبور نیز در ادامه این وضعیت، به علت آگاهی بیشتر و نیاز به ایجاد موقعیت بهتر، وادار به تغییر شرایط حاکم می‌شوند. این تغییر، همان چیزی است که تحت عنوان توسعه یا فرایند سازگاری و تطابق اجتماعی با دوره‌های فشار، پدید می‌آید.

نظریه مذکور، نوسازی را در تعبیر جامع کلمه، به معنای تغییر و مهمتر از همه، پیچیدگی فوق‌العاده روابط اجتماعی می‌داند که از پیامدهای آن، ایجاد مفهوم شهر و توسعه شهرهاست. در این نظریه، توسعه یافتگی، نتیجه ناگزیر توسعه شهرنشینی قلمداد می‌شود که از جمله تبعات

\* عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم تهران.

آن، سست شدن روابط خویشاوندی و از بین رفتن خانواده‌های گسترده و ایجاد خانواده‌های هسته‌ای است.

نظریه نوسازی، بعد از دهه هفتاد، با انتقاد بسیاری از صاحب نظران علوم اجتماعی مواجه شد و صحت برخی از اصول آن، مورد تردید قرار گرفت. از جمله انتقادهای وارد بر این نظریه، موارد زیر است:

مبهم بودن اصطلاحاتی نظیر «جامعه سنتی» و «صنعتی»، توجه صرف به روند تکوین و تحول و توسعه در جوامع غربی، الگو قراردادن تاریخ توسعه این جوامع برای جوامع کنونی جهان سوم، تعمیم اصول اساسی توسعه در این کشورها به سایر کشورهای توسعه نیافته بدون توجه به تفاوت‌های ساختاری موجود در شرایط اقتصادی و اجتماعی کشورهای مذکور، تأکید بر عوامل درونی و داخلی عقب ماندگی در کشورهای توسعه نیافته و نادیده گرفتن عوامل بیرونی از قبیل، توزیع نابرابر قدرت و ثروت در جهان و مهتر از همه سکوت در مورد تأثیر استثمار و استثمار کشورهای غربی بر ممالک جهان سوم.

### نظریه نوسازی

نظریه سازی یکی از چند دیدگاه تئوریک است که به منظور ارائه توصیف و تبیین علمی از فرایند تغییرات اجتماعی در کشورهای غیرصنعتی و عقب مانده در زمینه رشد اقتصادی، از سوی عالمان علوم اجتماعی ارائه شده است.

این نظریه که از بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون، همواره مورد بحث و فحص محافل علمی و روشنفکری کشورهای مختلف بوده است، با تمامی شاخه‌های علوم اجتماعی، از قبیل: جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، حقوق و... در ارتباط است و به نحوی از انحاء با مباحث هر یک از این علوم، درگیر می‌باشد.

از آنجا که نظریه مذکور در پی ارائه تبیین علمی برای کلیه صور و اشکال پدیده‌های زندگی موجود در جامعه‌های عقب‌مانده است و این جوامع را از جنبه‌های صرف اقتصادی چون صنعتی شدن و چگونگی ورود ابزارها، تحول کشاورزی، دامپوری و شیوه‌های تولید، و نیز ابعاد فرهنگی، چون نوسازی معتقدات دینی، آموزش و پرورش، روابط اجتماعی و... و همچنین نوسازی سیاست، حکومت، حقوق و... مورد مطالعه قرار می‌دهد، دامنه مباحث آن، بسیار گسترده و فراگیر است، به نحوی که موضوعات مطرح شده در این نظریه، برای تمامی کشورهای عقب‌مانده، در حال توسعه و جهان سوم، موضوعاتی در خور بحث و گفتگو است.

در نوشتار حاضر، نظریه‌نوسازی، بر اساس چهار محور اساسی زیر تشریح می‌شود:

- ۱- خاستگاه و مبانی نظری
- ۲- اصول و قضایای اصلی
- ۳- دلالت‌های نظریه‌نوسازی در چند حیطه اجتماعی
- ۴- انتقادات

### خاستگاه و مبانی نظریه‌نوسازی

نظریه‌پردازان اجتماعی اروپا، در قرن نوزدهم، علاقه زیادی به شناسایی و بررسی فرایندهای تغییر اجتماعی از خود نشان داده‌اند. یکی از اساسی‌ترین مسأله‌های اجتماعی، که افرادی چون: آدام اسمیت، آدام فرگوسن، سن سیمون، اگوست کنت، لونیس هنری مورگان، ادوارد بارنت تایلور، وینفر پاره‌تو، امیل دورکیم، کارل مارکس، ماکس وبر و دیگر اندیشمندان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به تبیین و توضیح آن پرداخته‌اند. فرایند تغییر اجتماعی بوده است. علاقه زیاد این نظریه‌پردازان به بررسی مسأله مذکور، دقیقاً بازتاب مستقیم مقتضیات قرن نوزدهم اروپاست.

همان‌طور که ج. اچ ابراهام می‌نویسد:

«قرن نوزدهم در پی سه انقلاب آغاز شد: نخست [انقلاب آمریکا که در واقع طغیان مردم کوچ‌نشین علیه کشور مادر (انگلیس) بود و منتج به تأسیس نخستین حکومت جمهوری در عصر جدید شد. در این حکومت آرمان‌های برابری و خوشبختی انسان‌ها، به صورت ارکان نظام سیاسی و اجتماعی آن، به رسمیت شناخته شد. یک چنین نظام حکومتی، که در عین حال هم پایبند سنت بود و هم آینده‌نگر، لامحاله در تفکر اجتماعی و سیاسی و نیز طرز عمل مربوطه در سایر کشورهای جهان مؤثر می‌افتاد. [دوم] انقلاب فرانسه، که خانمان براندازتر و خشونت‌بارتر از انقلاب آمریکا بود و با توجه به اثرات آبی و ژرف و مثبت و منفی که بر نظامات سیاسی اروپا و آمریکا داشت، از آن پس برای تمامی انقلاب‌های بعدی که هدف آنها برانداختن حکومتی فاسده، متجرد، ارتجاعی و نیز ایجاد یک نظام جدید حکومتی بود، سرمشق قرار گرفت. وقایعی که انقلاب را تسریع کرد... نوعی نظام فکری بود که امکان استقرار نظام اجتماعی جدیدی را که منحصرأ تابع

عقل - فارغ از هر گونه قید و بند - باشد، نوید می‌داد. [سوم] انقلاب صنعتی، که مقدر بود ساختار اساسی اقتصادی و اجتماعی را، نخست در اروپا و سپس در بقیه جهان، دگرگون سازد» [آبراهام، ۱۹۷۳، ۷-۴۶، با اندکی تغییر].

هر سه انقلاب مزبور، تغییرات شگرفی را به دنبال داشتند، لیکن انقلاب صنعتی که متأخرین آنهاست، برخی از کشورها را چون آلمان، فرانسه و انگلستان، کاملاً دگرگون و زیر و رو کرد و بحران‌های زیادی را در آنجا ایجاد نمود. در همین دوره، علوم اجتماعی که در جستجوی یافتن راه حل‌هایی برای بحران‌ها و مشکلات جامعه صنعتی بود، شکل می‌گیرد. به گفته‌گی روشد:

«طبیعت علوم اجتماعی چنان است که تحت تأثیر تغییرات عینی قرار می‌گیرد، به نحوی که این تغییرات در بعضی موارد، در نظرگاه‌ها و افق دید، دگرگونی‌هایی به وجود می‌آورد» [روشده، ۱۳۶۶، ۱۶].

خاستگاه‌های نظری تئوری یا دیدگاه‌نوسازی، به دو جریان فکری عمده قرن نوزده و اوایل قرن بیست برمی‌گردد:

الف - اندیشه‌های تکاملیون یا تحولیون در مردم‌شناسی کلاسیک

ب - نظریه‌های مربوط به تبیین جامعه سرمایه‌داری نوین

### الف - اندیشه‌های تکاملیون

تئوری «تکامل انواع» که از سوی داروین، در کتاب اصل انواع مطرح شده است، تغییرات عظیمی را در افکار به وجود آورد و دیدگاه نوینی را برای تحلیل پدیده‌های انسانی مطرح ساخت. ادوارد بارت تایلر - پایه‌گذار مردم‌شناسی - در کتابی با عنوان مردم‌شناسی (Anthropology) - که در سال ۱۸۶۵ در لندن منتشر شد - یکی از قضایای اصلی مکتب تکاملیون را به صراحت چنین بیان کرد:

«هرگاه به هنرهای پیشرفته، دانش مترقی و سازمان‌های پیچیده برخورد کنیم، باید بدانیم که اینها از توسعه و پیشرفت تدریجی مراحل ساده قبلی نتیجه شده‌اند. هیچ مرحله‌ای از تمدن به خودی خود به وجود نمی‌آید، بلکه هر مرحله از مرحله قبلی ناشی می‌شود و متکی بر آن است» [به نقل از ادیبی، ۱۳۵۶، ۲۳۳].

در این عبارت، به اساسی‌ترین اصول مکتب تکاملی، اشاره شده است. تایلر معتقد بود:

تکامل، اصل شکوهمندی است و هر دانشمندی که قصدش فهمیدن جهان زندگی یا تاریخ گذشته است، باید قاطعانه به آن تکیه کند. بعد از تایلر، لوئیس هنری مورگان در بسط نظریه تکاملی بسیار تلاش کرد. وی در کتاب خود به نام جامعه باستان، نظریه تکاملی خویش را توضیح داد. عبارت زیر که از این کتاب انتخاب شده است، در واقع چکیده نظریه تکاملی اوست:

«گروه‌هایی که بشریت را شکل می‌دهند از یک سلسله مراحل می‌گذرند که با یکدیگر قابل مقایسه‌اند. برای هر جامعه، تحول بر روی یک خط صورت می‌گیرد و تحول همه جوامع صرف نظر از تأخیر و تأخر، مشابه است. خطوط موازی فرهنگی را می‌توان در جوامع مشخص و با یکدیگر مقایسه کرد. گروه‌های «عقب مانده» شرایطی را پشت سر می‌گذارند که گروه‌های «پیشرفته» از آن گذر کرده‌اند. این وضع در تمام جنبه‌های فرهنگی جوامع وجود دارد» [به نقل از روح‌الامینی، ۱۳۶۸، ۱۱۶، با اندکی تغییر].

مردم‌شناسان بسیاری تلاش کرده‌اند سیر تکامل نهادها، باورها، ابزارها و به طور کلی فرهنگ و تمدن را شناسایی کنند و مراحل مختلف آن را باز شناسند و بویژه منشاء نخستین هر یک از اجزاء و عناصر فرهنگ را کشف کنند. آرای گوردون چایلد، لسلی وایت، جان مک لنان، یوهان یاخوفن، جیمز فریزر، هنری مین، سرجان لباک و بسیاری از مردم‌شناسان کلاسیک دیگر در زمره اندیشه‌های تکاملی قرار دارد. روح‌الامینی، خطوط کلی نظرات تکاملیون را به ترتیب زیر عنوان کرده است:

- ۱- مطالعه آثار اجتماعی و فرهنگی گذشتگان نشان می‌دهد که همه جوامع، حتی آنها که قدمت و وسعت تمدنشان معروف و مشهود است، مراحلی را قبل از رسیدن به تمدن، پشت سر گذاشته‌اند.
- ۲- تشابه محسوسی که در تکنیک‌ها و فنون و اعتقادات و نهادهای جوامع مختلف وجود دارد، نشانه «وحدت روحی انسان» در مسیر اندیشه و ابداع و اختراع است.
- ۳- مقایسه و مطالعه جوامع، حاکی از آن است که سیر پدید آمدن و تحول فرهنگ و تمدن بشری در هر جامعه، به صورت زنجیری از نهادها و تکنیک‌ها و معتقدات و حوادث، در خطی مستقیم و حرکتی تدریجی بوده است.
- ۴- تفاوت‌های جوامع که در نقاط پراکنده جهان دیده می‌شود، بیانگر وجود مراحل و

درجات متفاوت در سیر فرهنگ و تمدن است که با مقایسه، می‌توان آنها را طبقه‌بندی کرد [روح الامینی، ۱۳۶۸، ۱۸۵].

همان‌طور که خواهیم دید، تقریباً تمامی این اصول، از پیش فرض‌های اساسی نظریه‌نوسازی است که بر پایه آن فرضیه‌ها و اصول دیگری نیز استخراج شده‌اند.

در پی اشاعه و بسط اندیشه تکاملی در زیست‌شناسی و مردم‌شناسی، فلسفه‌های اجتماعی تکاملی به وجود آمدند که هر یک از آنها به نحوی در روشن‌تر شدن مفهوم «پیشرفت در سیر تاریخ تحول جوامع» سهیم بوده‌اند. البته از لحاظ زمانی باید توجه کنیم که قبل از مردم‌شناسان و حتی قبل از داروین، اگوست کنت نظریه تکاملی جامعه را ارائه کرده بود. زیرا چنان‌که می‌دانیم، داروین نتیجه کلیه آزمایش‌ها و استنباطات خود را در زیست‌شناسی و درباره نظریه مشهورش، در روز ۲۴ اکتبر ۱۸۵۹ در کتاب اصل انواع منتشر ساخت. در حالی که اگوست کنت دو سال قبل از آن، در ۵ سپتامبر ۱۸۵۷ درگذشته بود. وی در کندوکاوی که برای دستیابی به قوانین توالی تاریخ انجام داد، سه مرحله از سیر تکامل تاریخ را که با سه مرحله تکامل ذهن انسان منطبق است، مشخص کرد.

دانشمندی که - تحت تأثیر داروین نظریه تکامل را وارد جامعه کرد، هربرت اسپنسر (۱۹۰۳ - ۱۸۲۰) بود. اسپنسر به عنوان یک داروینیست، به این نظر تکاملی معتقد بود که جهان، پیوسته به سوی وضعیتی پیشرفته‌تر رشد می‌کند. بنابراین، باید آن را به حال خود گذاشت، زیرا هرگونه دخالت خارجی، تنها وضع را بدتر می‌کند. او این نظر را پذیرفته بود که نهادهای اجتماعی نیز مانند گیاهان و جانوران، خودشان را با محیط اجتماعی‌شان، به گونه مثبت و همراه با پیشرفت‌های موجود، تطبیق می‌دهند. همچنین این نکته را نیز قبول داشت که فراگردی از انتخاب طبیعی و «بقای اصلح» در جهان اجتماعی در کار است. این به معنای آن است که اگر دخالت خارجی در کار نباشد، سرانجام، آدم‌هایی که صالح‌ترند، ابقا و تکثیر می‌شوند، و افراد ناصالح‌تر، از صحنه بقا حذف می‌شوند.

نظریه تکاملی اسپنسر در زمینه تکامل تاریخی جامعه مبین این بود که: جامعه در جهت تمایز هر چه بیشتر انواع ساختارهایی حرکت می‌کند که نیازهای کارکردی مختلف جامعه را برآورده می‌سازند. جوامع نوین، ساختارهای بیش از پیش متمایزی را می‌پروراند تا از عهده مسائل کارکردی متعددی چون تولید مثل، تولید، مبادله، ارتباطات، تعیین نقش و مقام نظارت بر رفتار افراد برآیند [ویتزر، ۱۳۷۴، ۴۶].

کارل مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸) یکی دیگر از متفکران اجتماعی قرن نوزدهم است که نوعی فلسفه اجتماعی تکاملی، ارائه کرده است. وی تکامل اجتماعی را در نتیجه گذار جوامع از مراحل می‌داند که بر اساس نوع مالکیت شکل گرفته‌اند. اولین مرحله مالکیت، مرحله قبیله‌ای است که در میان گروه‌های کوچکی که از طریق شکار، ماهی‌گیری، شبنانی و کشاورزی امرار معاش می‌کردند، حاکم بود، سپس مرحله فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم، یکی پس از دیگری شکل گرفتند.

نقطه شروع در تمام نظریه‌های تکامل اجتماعی، کوشش در جهت کشف روند عمومی توسعه در تمام جوامع انسانی بود. این موضوع به تنظیم یک سلسله تئوری در مورد مراحل توسعه منجر شد. نحوه شکل‌گیری این مراحل، مسأله‌ای است که توجه بسیاری از نظریه پردازان را در گذشته و حال به خود جلب کرده است.

#### ب - نظریه‌های مربوط به تبیین جامعه سرمایه‌داری نوین

هنگامی که در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، جامعه‌شناسان، تحت تأثیر ایده تکامل و پیشرفت، در پی تبیین علل ظهور سرمایه‌داری و جامعه صنعتی مدرن برآمدند، الگوی دوگانگی جامعه سنتی - جامعه جدید را اساس فرضیات خود قرار دادند. بر اساس این فرض، همه جوامع یا سنتی هستند - یعنی هنوز به جریان یا فرایند نوسازی که غرب آن را تجربه کرده است، نپیوسته‌اند - و یا مدرن. تلاش این جامعه‌شناسان، درک مکانیسم انتقال از سنتی به مدرن و توصیف دقیق این وضعیت بوده است. از میان مجموع دیدگاه‌هایی که در این زمینه وجود دارد، تنها به بیان دیدگاه امیل دورکیم و ماکس وبر اکتفا می‌شود:

#### امیل دورکیم

برای درک نظریه توسعه دورکیم، ابتدا لازم است نظریه نظم و ثبات اجتماعی وی بیان شود. برای دورکیم، سؤال اساسی این بود که افراد برای تشکیل جوامع منسجم، چگونه در گروه‌های ثابت گرد هم می‌آیند؟ و ماهیت روابط آنها با یکدیگر، چگونه همپای رشد و پیچیدگی جوامع، دگرگون می‌شود؟ وی در رساله دکترای خود، تحت عنوان تقسیم کار اجتماعی - که در سال ۱۸۹۳ انتشار یافت و اولین اثر بزرگ او شناخته شد - جوامع را به دو نوع اساسی سنتی و جدید

تقسیم می‌کند و معتقد است که هر یک از این جوامع، دارای صور بسیار متفاوتی از انسجام اجتماعی (Social Cohesion) بین اعضای خود هستند. انسان‌هایی که در یک جامعه سنتی زندگی می‌کنند، وظایف محدود اجتماع ساده‌ای را که متکی بر گروه‌های خانوادگی یا کلان‌های ساکن در دهکده است، انجام می‌دهند و از لحاظ شیوه عمل، تفکر و باورها شبیه به هم هستند. در این شرایط، به هم پیوستگی اجتماعی متکی بر شیوه زندگی ساده و باورهایی است که در درون این جامعه و بین ساکنین آن رایج است. دورکیم این گونه انسجام را «انسجام مکانیکی» (Mechanical Solidarity) می‌نامد. مکانیکی از این جهت که گروه‌های جدا از هم، تشابه زیادی با هم دارند و خود را با الگوهای انعطاف‌ناپذیر هنجارها و باورهای سنتی، تطبیق می‌دهند.

تشابه‌گروه‌ها در درون جامعه سنتی، بدین معنی نیست که آنان شدیداً به یکدیگر وابسته‌اند، بلکه کاملاً عکس این قضیه صادق است؛ یعنی هر گروهی، گرچه شبیه سایر گروه‌هاست، اما نسبتاً خودکفایت و اعضای آن تمامی وظایف مربوط به کشاورزی، پرورش بچه‌ها، کنترل اجتماعی، دفاع و ... را خود انجام می‌دهند. به عبارت دیگر، تقسیم کار، محدود است و در چهارچوب توانایی‌های افراد گروه قرار می‌گیرد. بنابراین هر گروه، در عین حال که یک واحد متمایز است، بخشی از یک جامعه بزرگتر نیز به شمار می‌رود. دورکیم این حالت را «جامعه چند بخشی» (Segmental Society) می‌نامد.

و اما در مورد چگونگی شکل‌گیری جوامع جدید، دورکیم معتقد بود، با تحلیل رفتن شیوه زندگی سنتی که از فزونی تعداد و تراکم جمعیت ناشی می‌شود، رقابت بین افراد، جهت دسترسی به منابع نسبتاً کمیاب، افزایش می‌یابد. هنگامی که این رقابت به شدیدترین حالت خود می‌رسد، عزمی اجتماعی برای منطبق شدن با شرایط موجود در جامعه، پدید می‌آید و سرانجام از طریق افزایش تدریجی در تقسیم کار اجتماعی، این مطابقت حاصل می‌شود. به این ترتیب کسانی که نقش تولیدکننده را به عهده دارند، می‌توانند منابع جدیدی را به وجود آورند و سایرین نیز در دیگر حوزه‌ها - بجز حوزه تولیدات مادی - می‌توانند به فعالیت بپردازند.

بنابراین تقسیم کار موجب پیچیده‌تر شدن و افزایش وابستگی متقابل در میان مردم می‌شود و همان‌گونه که سلول‌ها در جریان رشد بدن، از هم تفکیک می‌شوند و اندام‌های تخصصی را برای انجام وظایف ویژه‌ای تشکیل می‌دهند، تفکیک اجتماعی نیز موجب شکل‌گیری نهادهای تخصصی از قبیل: مذهب، اقتصاد، سیاست، آموزش و پرورش و غیره توسط کسانی می‌شود که



با هر یک از این امور سروکار دارند و جامعه جدیدی را که دارای «انسجام ارگانیک» (Organic Solidarity) است، پدید می‌آورد. در جامعه جدید، هر جزء، مثل یک ارگانیسم طبیعی، کارکرد خاصی را به عهده دارد و در ارتباط با سایر اجزا عمل می‌کند. وجود فعالیت‌های پیچیده و متنوع در این جامعه و نقشی که قواعد اجتماعی در راهنمایی این گونه فعالیت‌ها، ایفا می‌کنند، موجب می‌شود که در جامعه مذکور، قواعد اجتماعی، نسبت به قواعد جامعه سنتی، از انعطاف‌پذیری بیشتری برخوردار باشد. این بدین معنی است که افرادی که در جامعه جدید زندگی می‌کنند، در چهارچوب وسیعی از قیود اخلاقی قرار دارند و دارای آزادی عمل بیشتری هستند. البته دورکیم معتقد بود که چنانچه آرزوهای فرد پای خود را از قانون اخلاقی عام فواتر گذارند، خطرات بالقوه‌ای برای جامعه ایجاد می‌شود که مهمترین آنها نارضایتی افراد از زندگی، و اضمحلال به هم پیوستگی اجتماعی است. بنابراین وی پیشنهاد می‌کند برای جلوگیری از وقوع این امر، هم‌نوابی با قواعد اخلاقی جمعی جامعه، مورد تشویق قرار گیرد.

برخی از جنبه‌های کلیدی نظریه دورکیم عبارتند از:

- تأکید بر نظام‌های اخلاقی و چهارها به عنوان سنگ بنای انسجام اجتماعی، اعم از انسجام مکانیک یا ارگانیک.

- پذیرش تجدد به عنوان یکی از مظاهر انعطاف‌پذیری فرهنگی در جامعه جدید. انعطاف‌پذیری، اگرچه آزادی عمل بیشتری به فرد اعطا می‌کند، لیکن بالقوه می‌تواند منبعی برای محرومیت و ناخشنودی فرد نیز به شمار آید. البته نظریه دورکیم، در ارتباط با گذار به تجدد، غیر از تراکم و رشد جمعیت، به مسائل دیگری اشاره نمی‌کند. همچنین استدلال‌های وی، درباره تفکیک اجتماعی فزاینده، صرفاً ارائه توصیفاتی از فرایند تجدد است ولی به تبیین این فرایند نمی‌پردازد. از این رو، باید در مورد قبول ادعاهای وی - که بیشتر نظری و کمتر متکی به شواهد تاریخی است - محتاطانه عمل کرد.

### ماکس وبر

وبر نیز همانند دورکیم، در پی تبیین ظهور صنعتی شدن بود. با این تفاوت که وی، این پدیده را صرفاً در اروپای غربی بررسی کرد و درصدد یافتن پاسخی مناسب برای این سؤال بود که چرا سرمایه‌داری صنعتی فقط در اقتصاد اروپای غربی مسلط شده است. بعدها خود او در تبیین علت

اساسی این واقعه، به وجود فرایند فرهنگی خاص جامعه غربی، که همانا سازماندهی عقلانی کار، به منظور تثبیت سوددهی مدام و انباشت سرمایه است، اشاره می‌کند و تحقق این امر را منوط به انجام اعمالی می‌داند که مهمترین آنها عبارتند از: شناسایی کارآمدترین شیوه‌های استفاده از سرمایه، ایجاد گسترش از طریق تقلیل هزینه و اقدام به سرمایه‌گذاری‌های دائمی و تلاش در جهت برآورده ساختن تقاضای مشتریان.

و بر با توجه به نتایج درخشانی که فعالیت‌های اقتصادی عقلایی، به بار آورده بود، این نکته را مطرح کرد که عامل اصلی موفقیت‌های اقتصادی، ثروت‌اندوزی نیست. زیرا چنین انگیزه‌ای همواره در سراسر دنیا در معاملات تجاری وجود داشته است. اما آنچه این انگیزه را به سوی سرمایه‌گذاری‌های وسیع‌تر سوق داده است، حاکمیت «روح سرمایه‌داری» است که در ایجاد آن، مذهب تأثیر بسیار داشته است.

وی در اثر معروفش به نام اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ادعا می‌کند که حسابگری و سخت‌کوشی تجار غربی، با بسط اخلاق پروتستان مورد تشویق قرار گرفت و با دکتترین جان کالوین قوت بیشتری یافت. بر اساس این دکتترین - که محور اساسی آن، اعتقاد به «سرنوشت» است - خداوند از قبل، افراد رستگار و دوزخی را مشخص کرده است و بنابراین رستگاری را نمی‌توان از طریق انجام کارهای نیک یا عمل به فرایض دینی حاصل کرد. اما همین عدم اطلاع افراد از اینکه آیا جزو برگزیدگان هستند یا خیر، همواره نوعی هراس رستگاری در آنها ایجاد می‌کند که به اعتقاد وبر، تنها راه از بین بردن این بنم و نگرانی، تلاش برای کسب موفقیت است. زیرا موفقیت، نشانه‌ای از برگزیده بودن است و در مقابل، هر گونه سستی، تن‌آسایی یا قصور، نشانه‌ای از لعنت ابدی است. به این ترتیب، طبق گفته وبر، این‌گونه دلواپسی‌های مذهبی که همه پروتستان‌ها در سراسر اروپای غربی در آن ستیم بودند، به نوعی اخلاق‌کاری مبدل شد که با روحیه سرمایه‌داری نیز سازگار بود و سرانجام به توسعه جامعه سرمایه‌داری جدید منجر شد.

آنچه در نظریه وبر، قابل اهمیت به نظر می‌رسد، این است که وی توسعه جامعه غربی را بیش از هر چیز مدیون حاکمیت اصول عقلانی و هدایت افراد توسط این اصول می‌داند. وجوه اشتراک دیدگاه‌های دورکیم و وبر، در اعتقاد این دو نفر به وجود تمایز بین جوامع سنتی و جدید، - خصوصاً بر حسب تقابل بنیادی عقاید و ارزش‌ها - و اعتقاد به تولد اجتماعی افرادی نسبتاً آزاد، بدون تفید به انطباق بی‌چون و چرا با سنت گذشتگان، همزمان با ظهور عصر جدید است.

به این ترتیب، این دو جامعه‌شناس، با اعتقاد به وجود تقابل بین جوامع سنتی و جدید، بسیاری از موضوعات اساسی نظریه‌نوسازی را فراهم کردند. این نظریه با مشخص کردن خصوصیات اساسی توسعه، الگوی مفیدی را برای سنجش و اندازه‌گیری میزان توسعه جوامع امروزی، ارائه می‌دهد.

## اصول و قضایای نظریه‌نوسازی

در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ عددی از دانشمندان علوم اجتماعی - بویژه جامعه‌شناسان و اقتصاددانان آمریکایی - فرضیه‌هایی را درباره‌ی راه‌های توسعه کشورهای جهان سوم ارائه کردند که عموماً ملهم از دیدگاه ساخت‌گرایی - کارکردگرایی حاکم بر جامعه‌شناسی آمریکایی بود. پایه‌های این دیدگاه بر پیش‌فرض‌های زیر بنا شده است:

- ۱- تغییرات اجتماعی همه جوامع بشری، در مسیر واحد و تکاملی صورت می‌گیرد.
- ۲- این تغییرات اجتماعی، بر اساس الگوی توسعه غرب و فرایند تاریخی آن، تحقق می‌پذیرد.
- ۳- از آنجا که تغییرات اجتماعی در همه جوامع، خط سیر واحدی را پشت سر می‌گذارند، پس جوامع پیشرفته غرب نیز، زمانی در وضعیتی مشابه جوامع عقب مانده به سر می‌برده‌اند.
- ۴- تنها راه‌هایی جوامع از عقب‌ماندگی، الگو قراردادن فرایند تاریخی توسعه یافتگی غربی در انجام کلیه اقدامات اقتصادی و اجتماعی است.
- ۵- عامل اصلی عقب‌ماندگی، عوامل درونی مربوط به این جوامع است و ارتباطات خارجی در پیدایش آن، هیچ‌گونه نقشی ندارند (فروغ، ۱۳۷۲، ۳۴۸).

آنچه در این دیدگاه بسیار بحث‌انگیز است، واژه «نوسازی» (Modernization) است که بعد از چهار دهه بحث و گفتگو، همچنان در عرصه‌های مختلف فرهنگی و هنری و اجتماعی، مشاجرات و مباحثات دانشگاهی و روشنفکری فراوانی در مورد آن وجود دارد و کتاب‌های تخصصی و مجلات علمی و عمومی، مشحون از واژه‌هایی نظیر: مدرنیسم، مدرنیته، مدرنیزاسیون، پست مدرن، مدرن و امثال آن است. برای خاتمه دادن به این گونه بحث‌ها، ابتدا ضروری است تعریف صحیحی از فرایند نوسازی ارائه شود. مایرون وینر، تنوع دیدگاه‌ها را در تعریف نوسازی، مورد

توجه قرار داده و می‌نویسد:

«هر یک از رشته‌های علوم اجتماعی، به یکی از جنبه‌های نوسازی توجه کرده‌اند. به عنوان مثال اقتصاددانان، سازی را در درجه اول، کاربرد تکنولوژی به دست انسان برای نظارت بر منابع طبیعت و فراهم کردن وسایل لازم جهت افزایش رشد بازده سرانه می‌دانند. جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان اجتماعی، با اشاره به تنوع و تمایز جوامع جدید، به نحوه پدید آمدن ساخت‌های نو، برای عهده‌دار شدن وظایفی که به دنبال پیدایش مشاغل جدید مطرح خواهند شد و نیز پیچیدگی دستگاه‌های آموزش و پرورش نوین و ایجاد انواع اجتماعات، در ساخت‌های اجتماعی علاقه نشان می‌دهند. علاوه بر اینها جامعه‌شناسان، همچنین بعضی از جنبه‌های مخرب جریان نوسازی را نیز از قبیل: افزایش کشاکش‌ها، بیماری‌های روانی، خشونت، طلاق، خلاف‌های جوانان، تنازع‌های نژادی، مذهبی و طبقه‌ای، مورد مطالعه قرار می‌دهند. دانشمندان علوم سیاسی، به این جنبه بیشتر در ارتباط با مسائل ساختمان ملت و حکومت پس از آغاز نوسازی، توجه می‌کنند» [وینر، ۱۳۵۳، ۱، با اندکی تغییر].

سیرین ادوین بلک با دیدی انتقادی در تعریف نوسازی می‌نویسد:

«نوسازی عبارت است از: یک سلسله تغییرات پیچیده و مرتبط به هم در شیوه زندگی انسان، ... همچنین نوسازی قسمتی از یک تجربه جهانی است که گرچه از بسیاری جهات، امیدهای بسیاری را برای رفاه و سعادت آینده بشر ایجاد کرده است، لیکن در برخی موارد، اثرات مخربی نیز به دنبال داشته است؛ از بین بردن الگوهای قدیمی زندگی که قرن‌ها جایگاه بسیاری از ارزش‌های بشری بوده است، امحاء امپراطوری‌ها و کشورها، بر هم زدن شیوه زندگی روستایی و خانوادگی، ایجاد پدیده انفجار جمعیت و به تبع آن نارسایی و کمبود غذا از جمله اثرات سوء نوسازی، به شمار می‌روند» [وینر، ۱۳۵۳، ۲۶، با تغییر و تلخیص].

استفان واگو، فرایند نوسازی را این گونه تعریف می‌کند:

«نوسازی، انتقال جوامع از مرحله اتکا صرف به زمین، به مرحله صنعتی شدن است. این گذار همراه با توسعه تکنولوژی صنعتی پیشرفته و جهت‌دهی آن توسط نظام‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است.

... البته صنعتی شدن همیشه عامل قطعی فرایند نوسازی نیست. برای مثال فرایند نوسازی، در میان ملت‌های آسیایی و آفریقایی، با ایجاد نظام سیاسی مدرن آغاز شد. بنابراین می‌توان گفت، هدف از انتقال در جریان تحقق نوسازی، ایجاد ساختار اجتماعی و پخش هنجارها و ارزش‌های جدید، از طریق آموزش است، و توسعه صنایع معمولاً بعد از انجام این امور به وجود می‌آید» [واگو، ۱۳۷۲، ۱۶۵-۶، با تغییر و تلخیص].

ام. فرانسیس آبراهام، دو نوع نوسازی را معرفی می‌کند: نوسازی اقتصادی و نوسازی اجتماعی، که در بخش نخست، مسائلی از قبیل: تولید ناخالص ملی، سهم بخش‌های اقتصادی در این تولید، سطح مصرف یا استاندارد زندگی، بهره‌وری نیروی کار، درجه شهرنشینی، نسبت سرمایه به کار، سهم جمعیت شاغل در فعالیتهای غیرکشاورزی و نسبت منابع انرژی غیرحیوانی به منابع انرژی حیوانی مطرح می‌شود و در بخش نوسازی اجتماعی، مسائلی چون، تغییرات اجتماعی با برنامه، دنیاگرایی، تغییر در نگرش‌ها و رفتارها، هزینه‌های عمومی سنگین در زمینه آموزش، انقلاب علمی از طریق گسترش ابزار ارتباطات، تمایز ساختی و تخصصی شدن کارکردی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

وی سپس مدل‌های نوسازی را بر اساس تأکید مطالعات نوسازی بر یکی از عوامل ساختی، فرهنگی، ویژگی‌های روان‌شناختی و فرایندهای اجتماعی و یا ترکیبی از این عوامل، به پنج مدل ساختی، فرهنگی، روان‌شناختی، مدل ستیز و مدل فرایند تقسیم می‌کند [Abraham, 1980, 5-10] که البته تعداد آنها در تقسیم‌بندی لحسابی زاده، به چهار نوع تقلیل می‌یابد. زیرا ایشان مدل ستیز را در ارتباط با دیدگاه توسعه نیافتگی مطرح می‌کنند. البته چنانکه آبراهام نیز تصریح می‌کند، این مدل‌ها قراردادی‌اند و اساس تقسیم‌بندی آنها، بنابر تأکیدی است که مطالعات نوسازی بر هر یک از عوامل فوق، به عنوان قوه محرکه تغییر و نوسازی داشته‌اند. در زیر به اختصار مدل‌های چهارگانه نوسازی شرح داده می‌شود:

### مدل ساختی

اساس شکل‌گیری این مدل بر مبنای نظریه کنش پارسونز است. پارسونز در این نظریه، رابطه بین نظام‌های ارگانیزم، شخصیت، جامعه و فرهنگ را تبیین می‌کند و تکامل را مستلزم افزایش پیچیدگی و تفکیک‌پذیری نظام‌های چهارگانه فوق می‌داند. نیل اسملسر نیز با قبول این

پيچيدگي و تفکيک پذيري، تحقق نوسازي را در چهار زمينه مطرح مي‌کند؛ تکنولوژي (کاربرد دانش علمي به جاي استفاده از روش‌هاي ساده)، کشاورزي (انتقال از مرحله کشاورزي معيشتي به مرحله توليد تجاري)، صنعت (جايگزيني نيروي مکانيکي و الکتريکي به جاي نيروي انساني و حيواني) و سرانجام ترتيبات اکولوژيک (تحول جوامع از روستا به شهر).

### مدل فرهنگي

در اين مدل، ضمن تأکيد بر اهميت متغيرهاي ساختني، ارزش‌هاي فرهنگي به عنوان پيش شرط دستيابي به نوسازي معرفي مي‌شوند. طرفداران اين مدل به پيروي از نظريه‌هاي ماکس وير، ارائه مجموعه‌اي از ارزش‌هاي فرهنگي لازم براي نوسازي جوامع در حال توسعه را ضروري مي‌دانند.

### مدل روانشناختي

بر اساس اين مدل، ايجاد يك سلسله تغييرات مطلوب در ساخت شخصيتي افراد، مقدمه‌اي براي تحقق نوسازي در يك سيستم معين است. طبق نظر مک کله‌لند، يکي از عوامل مهم در ايجاد توسعه اقتصادي کشور، به وجود آوردن انگيزه نياز به کسب موفقيت در افراد است. به اين معنا که وجود اين نياز، افراد مبتکر و فعال را، به فعاليت و ادار خواهد کرد و به تبع آن، ايجاد توسعه اقتصادي تسريع خواهد شد.

### مدل فرايند

اين مدل، برعکس مدل‌هاي قبلي که براي ايجاد تغيير اجتماعي، از تناسب نظام‌ها و بنا ساخت شخصيتي بحث به ميان مي‌آورند، بر حسب فرايندهاي انتشار يابنده خاصي مانند دنيايي شدن، ارتباطات، صنعتي شدن، شهري شدن و غربي شدن در جستجوي تصوير نوسازي است [به نقل از افروغ، ۱۳۷۲، ۴۸ - ۳۲۵].

از آنجا که اساسي‌ترين موضوع در ديدگاه نوسازي، چگونگي رابطه سنت (Tradition) و تجدد (Modernity) است، نظريه پردازان نوسازي براي توضيح توسعه، از تمايز سنت و تجدد - که از سوي جامعه شناسان کلاسيک ارائه شده است - استفاده مي‌کنند. به عنوان مثال، دورکيم اغلب

چنین استدلال می‌کند که انتقال از روابط اقتصادی محدود جامعه سنتی به مؤسسات اقتصادی پیچیده جدید، مسبوق به تغییر در ارزش‌ها، نگرش‌ها و هنجارهای پیشین مردم است. باوئر نیز معتقد است، موفقیت اقتصادی و پیشرفت، عمدتاً به استعدادها و نگرش‌های انسان، نهادهای اجتماعی و سیاسی و ترتیبات ناشی از آنها و تجربه تاریخی وابسته است و تماس‌های خارجی، فرصت‌های تجاری و منابع طبیعی، تأثیر کمی در این زمینه دارند.

بنابراین توسعه منوط به جایگزینی ارزش‌های جدید به جای ارزش‌های سنتی و بدوی است. این ارزش‌ها در جامعه سنتی عبارتند از:

- الف - تسلط ارزش‌های سنتی در میان مردم و فقدان توانایی فرهنگی برای انطباق با شرایط جدید.
  - ب - اهمیت نظام خویشاوندی در کنترل روابط اقتصادی، سیاسی و قانونی و نقش روابط خویشاوندی در تعیین موقعیت اجتماعی افراد.
  - ج - حاکمیت رویکرد تقدیرگرایانه و خرافی بین اعضای جامعه سنتی نسبت به جهان.
- در مقابل، جامعه جدید نیز دارای ویژگی‌های زیر است:

- الف - کنار گذاشتن سنت‌های غیر ضروری و به‌طور کل، آنچه مانع از پیشرفت‌های فرهنگی است.
  - ب - کاهش اهمیت نقش روابط خویشاوندی در تعیین موقعیت اجتماعی افراد و مشخص شدن این موقعیت از طریق میزان تلاش و سخت‌کوشی آنها.
  - ج - حاکمیت روحیه آینده‌نگری و بدعت‌گذاری در میان اعضای جامعه و داشتن رویکرد علمی نسبت به جهان.
- علاوه بر ایجاد تغییر در ارزش‌ها و نگرش‌های جامعه سنتی، یکی دیگر از عوامل مؤثر در شکل‌دهی توسعه، تأکید بر نقش عوامل روان‌شناختی است. لرنر از جمله کسانی است که با اتخاذ رویکرد روان‌شناختی - اجتماعی، به تبیین چگونگی انتقال از جامعه سنتی به جامعه جدید، پرداخته است.

وی معتقد به وجود یک «جامعه انتقالی» است؛ جامعه‌ای که از طریق جریان تراوش فرهنگی، از سوی بخش‌های پیشرفته‌تر جهان، در معرض تجدید قرار گرفته است. به نظر او، این جامعه، همدل (Empathetic) است و همدلی متضمن استعداد ادغام در نقش‌های جدید و تشویق به مشارکت است. او می‌گوید: جامعه‌ای که همدلی بیشتری را به نمایش می‌گذارد، بیشتر در

فرایند نوسازی درگیر خواهد شد و احتمالاً زودتر به تجدد دست خواهد یافت. به عقیده وی در جامعه جدید، تعداد افرادی که از استعداد همدلی بالایی برخوردارند، بیشتر از جامعه سنتی است.

### خلاصه‌ای از نظریه نوسازی و دلالت‌های ضمنی آن

به طور خلاصه، نکات زیر، مهمترین نکات نظریه نوسازی هستند:

الف - بین خصایص جامعه شناختی، روان شناختی و اقتصادی توسعه، با نظریه نوسازی، ارتباط آشکاری وجود دارد (مانند آنچه پیش از این در مورد نظام ارزش‌ها، انگیزه‌های فردی و انباشت سرمایه و ارتباط آنها با فرایند نوسازی بیان شد).

ب - از آنجا که برای تعیین نوع جامعه سنتی و جدید، در اغلب تبیین‌ها، بیشترین اهمیت به نقش ارزش‌ها، هنجارها و باورهای مردم داده می‌شود، به نظر می‌رسد تغییر ارزش‌ها، مهمترین شرط تغییر اجتماعی به شمار می‌رود.

ج - تاریخ توسعه صنعتی شدن در غرب، دیگر همچون گذشته، الگویی برای توسعه در تمامی دنیا محسوب نمی‌شود.

د - همزمان با اینکه الگوهای سنتی رفتار، تحت فشار نوسازی تحلیل می‌روند، تکامل جوامع نیز صورت می‌پذیرد.

ه - جریان «نوسازی از طریق تراوش»، باید گسترش برخی از ویژگی‌ها را در جهان سوم مورد تشویق قرار دهد. از جمله، شهرنشینی متکی بر خانواده هسته‌ای، رشد آموزش و پرورش، گسترش رسانه‌های جمعی جهت بالا بردن آگاهی‌های سیاسی و مشارکت در یک نظام دموکراتیک، افزایش فرصت‌های تجاری از طریق فراهم کردن سرمایه برای سرمایه‌گذاری، جایگزینی الگوهای اقتدار مبتنی بر وفاداری سنتی (حکومت‌های پادشاهی و رهبران محلی) به جای نظام عقلایی قانونی به همراه حکومت ملی که قانونگذاری آن با نمایندگان باشد (حکومت ملی مبتنی بر نمایندگی).

و - جوامع مختلف هر یک به علت اهمیت دادن به برخی از ویژگی‌های تجدد، در مراحل متفاوتی از توسعه قرار دارند.

بنابر آنچه گذشت، توسعه نیافتگی - به عنوان شرط اولیه توسعه - بازتابی از تحولات



درونی کشورهای جهان سوم و ناشی از شرایط حاکم بر این کشورهاست. به عبارت دیگر، نظام‌های اجتماعی - اقتصادی حاکم بر این جوامع، از یک سو بر سر راه نوسازی، موانع متعددی ایجاد می‌کنند و از سوی دیگر، انگیزه افراد را برای کار و تلاش بیشتر، از بین می‌برند. لیکن ادامه این وضعیت، موجب می‌شود، توسعه - به عنوان یک فرایند سازگاری (تطابق) اجتماعی با دوره‌های فشار - تحقق پذیرد. به این ترتیب کلیه کشورهای که امروز جهان سومی نامیده می‌شوند، به تدریج به سوی تجدید حرکت خواهند کرد.

### انتقادات وارد بر نظریه نوسازی

نظریه نوسازی، در طول دهه‌های پنجاه تا هفتاد میلادی، با استقبال گسترده صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان توسعه و عالمان علوم اجتماعی مواجه شد. به نحوی که تقریباً در تمامی حیطه‌های زندگی اجتماعی، مظاهر و نمودهای تغییر و دگرگونی، بر اساس این نظریه مورد بررسی و تفسیر قرار گرفت. اما به تدریج آنچه به عنوان لوازم نوسازی، یا توسعه بر مبنای نوسازی مطرح شده بود، مورد تردید و شک علمی ناقدان علوم اجتماعی قرار گرفت و مقالات و کتاب‌های متعددی در مورد ارزیابی آن نگاشته شد. از جمله این منتقدین می‌توان به نورتن گینزبرگ - استاد جغرافیای دانشگاه شیکاگو و یکی از صاحب‌نظران نوسازی - اشاره کرد. وی در مقاله‌ای با نام شهر و نوسازی، به بررسی چگونگی شهری شدن (Urbanization) و توسعه پرداخته است و نوسازی را - در تعبیر جامع کلمه - به معنای تغییر و مهمتر از همه، پیچیدگی فوق‌العاده روابط اجتماعی می‌داند که خواه ناخواه، یکی از پیامدهای آن، ایجاد مفهوم شهر و توسعه شهرهاست. زیرا شهرها، مکانی برای تولید انبوه‌تر، کالاها و خدمات متنوع‌تر و تماس بیشتر افراد با یکدیگر است.

آنگاه گینزبرگ با استناد به شواهد تاریخی، نشان داده است که همواره در طول تاریخ، توسعه شهرها با مفهوم نوسازی مناسب زمان، همگام بوده است. بدین معنا که نتیجه هر تغییر بزرگی در تاریخ، استفاده معقول‌تر از منابع، و افزایش کارایی تولید کالا و خدمات، و فزونی عمل متقابل بوده است. این امر به نوبه خود، با رشد شهرها و نقشی که شهرها در جوامع معین به عهده داشته‌اند، توأم می‌باشد. مقصود گینزبرگ از طرح این مسائل، ذکر این نکته است که لازمه توسعه یافتگی، توسعه شهرنشینی نیست، بلکه توسعه شهرنشینی، خود معلول نوسازی و صنعتی شدن است.

بریان را برتر، نظریه‌های نوسازی دربارهٔ شهرنشینی را چنین خلاصه می‌کند:

- ۱- افزایش جمعیت شهری، محرک سرمایه‌گذاری صنعتی خواهد بود.
- ۲- سطوح مختلف آموزش همراه با شهرنشینی توسعه خواهد یافت.
- ۳- کارکرد ساختمانی خوشاوندی، متناسب با اشکال نوین اقتصادی و شیوهٔ زندگی شهری، تشریفاتی خواهد شد.

سه انتقاد اساسی دیگر بر فرضیهٔ «همبستگی شهری شدن و نوسازی»، عبارتند از:

۱- فرضیهٔ مذکور، صرفاً بر اساس مطالعهٔ روند تکوین، تحول و توسعه شهر در کشورهای غربی ارائه شده است و در این میان به اختلافات موجود میان کشورهای غربی با سایر کشورها - خصوصاً در مورد تفاوت‌های ساختاری در شرایط اقتصادی و اجتماعی خاص ملل توسعه نیافته - توجه نشده است.

۲- نتایج شهرنشینی، همیشه به توسعه و رونق اقتصادی منجر نمی‌شود، بلکه نرخ بالای بیکاری پنهان، اشتغال حاشیه‌ای، ازدحام بیش از اندازه جمعیت و بحران‌های فرهنگی، از جمله تبعاتی است که در نظریهٔ نوسازی نادیده گرفته شده است.

۳- نرخ سریع شهرنشینی همیشه با نرخ سریع صنعتی شدن همراه نیست، بلکه مطابق گزارش یونسکو: «گاه موجب انتقال مردم از اشتغال کشاورزی با بازده پایین، به بخش‌های دیگر اشتغال چون تولیدات دستی و خدمات محلی در مناطق شهری می‌شود که بازده آن نیز پایین است» [به نقل از افروغ، ۱۳۷۲، ۳۲۳].

در یک ارزیابی دیگر، سه انتقاد اساسی از نظریهٔ نوسازی شده است، که عبارتند از:

۱- نظریه نوسازی، جهت‌گیری یکسویه به منابع نظام سرمایه‌داری غرب، خصوصاً آمریکا است.

۲- این نظریه، با تأکید بر عوامل داخلی و درونی عقب‌ماندگی، نقش عوامل بیرونی - بخصوص روابط بین‌الملل را که مبتنی بر توزیع نابرابر قدرت و ثروت است - نادیده می‌گیرد.

۳- بنیان نظریه نوسازی، تشابه ساختاری جوامع به طور کلی است. زیرا این نظریه، تقلید از روند تاریخی حرکت غرب به سوی توسعه را، راه‌حل اساسی توسعه کشورهای عقب‌مانده می‌شناسد. حال آنکه این تشابه و یکسانی به هیچ عنوان قابل اثبات نیست.

آندرو وستر، در مقدمه بر جامعه‌شناسی توسعه، انتقادات زیر را بر نظریه نوسازی وارد می‌کند:

۱- برخی از اصطلاحات اساسی این نظریه، از قبیل: سنتی و مدرن، آنقدر مبهم است که نمی‌توان در طبقه‌بندی جوامع، از آن سود جست. به عنوان مثال برچسب «سنتی»، اصطلاحی است که طیف وسیعی از جوامع غیرصنعتی را که ساختار اجتماعی-اقتصادی و سیاسی بسیار متفاوتی دارند، دربر می‌گیرد.

۲- این نظریه توضیح بسیار کمی دربارهٔ چگونگی توسعه برخی جوامع و مکانیسم روند تمایز اجتماعی موجود ارائه می‌کند.

۳- حتی در صورت پذیرش اصطلاحاتی نظیر جوامع «سنتی» و «جدید»، نمی‌توان به راحتی این جوامع را آن گونه که این نظریه مطرح می‌کند، کاملاً از هم منفک کرد. زیرا مطابق ادعای نظریه مذکور، همگام با توسعه جوامع، دنیای سنتی نیز تحت فشار ارزش‌ها و نگرش‌های جدید قرار می‌گیرد. در حالی که شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهند رشد اقتصادی و ظهور تجدد، ضرورتاً به معنای ترک الگوهای کنش، ارزش‌ها و باورهای - به اصطلاح - سنتی نیست. همچنین شواهد دیگری نشان می‌دهند که در جامعه صنعتی جدید، ارزش‌های سنتی نه تنها همیشه مانع توسعه نیستند، بلکه واقعاً نقش مهمی را در جهت پیشرفت ایفا می‌کنند.

۴- ملازمت صنعتی شدن و شهرنشینی و به دنبال آن، ضعف نظام‌های خویشاوندی گسترده، مورد تردید است. زیرا به همان نسبت که مردم به ایجاد خانواده‌های هسته‌ای علاقه‌مند می‌شوند، شواهدی نیز موجود است که در میان افراد طبقه پایین و طبقه متوسط و نیز کسانی که در جستجوی کار به شهرها مهاجرت کرده‌اند، خانواده گسترده، یک منبع مهم حمایتی تلقی می‌شود. بنابراین نمی‌توان به طور قطع بیان کرد که شهرنشینی، روابط خویشاوندی را تغییر داده و خانواده گسترده را کاملاً ویران کرده است. ولی شاید بتوان گفت، این روابط با شکل تعدیل یافته‌تری، ادامه حیات می‌دهند.

۵- تحلیل مک کله‌لند از «انگیزه موفقیت» و فرار دادن این انگیزه در کانون رشد اقتصادی، تعبیر ناصوابی از نظریه وبر است. زیرا وبر فعالیت ناشی از توجه به رستگاری در میان پروتستان‌ها را عامل مهمی در ظهور سرمایه‌داری عقلانی تلقی کرده است. در حالی که مک‌کله‌لند با تقلیل دادن دل‌آپسی مذهبی، اهمیتی را که وبر برای این دل‌آپسی قائل بود، نادیده می‌گیرد.

۶- صحت این عقیده که فرهنگ دهقانی ضرورتاً متباین با توسعه رشد اقتصادی است، مورد تردید است و نمی‌توان به طور یقین شواهدی را دال بر محافظه‌کاری و تقدیرگرایی دهقانان ارائه کرد. البته برخی مطالعات، بیانگر وجود نوعی محافظه‌کاری در دهقانان است. این محافظه‌کاری که خود بازتابی از ناامنی در تولیدکننده روستایی است، بنا به دلایل گوناگونی ایجاد می‌شود که مهمترین آنها عبارتند از: شیوع بیماری‌ها، مرگ و میر، هوای آلوده، ثابت نبودن درآمد حاصل از تولید، استثمار دهقانان در نظام سیاسی - اجتماعی، و بی‌ثباتی در زمینداری. از این‌رو، دهقانان احتمالاً بیش از سایر گروه‌های اجتماعی در معرض تغییرات اجتماعی - اقتصادی قرار می‌گیرند.

اگرچه محافظه‌کاری ممکن است در این شرایط ناپایدار بیانگر تلاش در جهت تثبیت نوعی دوام و نظم باشد، با این حال، هنگامی که فرصت‌ها خیلی مساعدتر هستند، بسیاری از مطالعات نشان می‌دهند که دهقانان به گونه‌ای بدیع از خود واکنش نشان می‌دهند.

۷- مهمترین انتقادی که بر نظریه نوسازی وارد است، غفلت این نظریه از تأثیر استعمار و امپریالیزم بر ممالک جهان سوم است. چنانکه به قول هایگول (Hogvel) در رویکرد پارسونز، این احساس به انسان دست می‌دهد که تاریخ نوع بشر، یک مبادله سعادتمندان، آرام و صلح‌آمیز عقاید بوده است که پیشرفت را در اینجا، آنجا و یا هر جای دیگری که تماس بین جوامع وجود داشته، برانگیخته است. بدون آنکه وی در هیچیک از آثار خود، اشاره‌ای به سلطه، استثمار، امپریالیزم و استعمار کرده باشد.

به عنوان نتیجه، دو مسأله را می‌توان مدنظر داشت: اولاً نظریه نوسازی به وضوح الگوی بسیار ساده شده‌ای از توسعه است که فاقد دو جزء اساسی اطلاعات تاریخی کافی و دیدگاه ساختی است. یعنی از نظر تاریخی، این نظریه از توجه به شواهد تاریخی غفلت می‌ورزد، و از نظر ساختی نیز، نسبت به شیوه‌های خاصی که در آن برخی عوامل برای رشد اقتصادی مؤثر است، غیرحساس است.

ثانیاً نظریه نوسازی، توجه ما را به نقش ارزش‌ها و نگرش‌ها در انگیزش رفتار مردم و پاسخ آنها به تغییر اجتماعی، جلب می‌کند و این نکته را مطرح می‌نماید که در جایی که فرصت‌های اقتصادی، نوعاً خیلی محدود باشند، جاه‌طلبی، به عنوان انگیزه موفقیت جلوه نمی‌کند. آنچه رعایای کشورهای جهان سوم، همواره با آن روبرو هستند، ناامنی فزاینده آنهاست. ولی این

آسیب‌پذیری به هیچ وجه جدید نیست، زیرا همانگونه که ورسلی اشاره می‌کند:

هرگز دنیا جایی نبوده است که روستاییان قدرت را در اختیار داشته باشند. آنها حتی در آینده نیز نفوذ سیاسی کمی خواهند داشت. آنها ممکن است ارزش‌های سنتی را به عنوان منبعی برای امنیت خود تلقی کنند و مستعد حمایت از احزاب سیاسی باشند که از ناسیونالیسم، سوسیالیسم و خوداتکایی دفاع می‌کند.

از این رو، رابطه بین ارزش‌ها و بافت اقتصادی، فرایندی پیچیده و پویاست که به گونه‌ای نامناسب در نظریهٔ نوسازی، توسط دوگانگی (Dualism) «ارزش‌های سنتی، اقتصاد سنتی» و «ارزش‌های جدید، اقتصاد جدید» مطرح شده است.

### پی‌نوشت‌ها

۱- در تألیف این مقاله از ترجمه فارسی (منتشر نشده) «نظریه نوسازی» فصل سوم کتاب مقدمه بر جامعه توسعه اثر آندرو وبستر، ترجمه آقای اکبر علیپوری - عضو هیأت علمی دانشگاه سازنداران - استفاده شده است که بدین وسیله از ایشان سپاسگزاری می‌شود.



### منابع و مآخذ

#### فارسی

- ابراهام، ج. اچ، خاستگاه‌های جامعه‌شناسی، ترجمهٔ احمد کریمی، انتشارات پایروس، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ادیبی، حسین، زمینهٔ انسان‌شناسی، انتشارات لوح، چاپ اول، ۱۳۵۶.
- افروغ، عماد، ستار جامعه‌شناسی و توسعه، سازمان سمت، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- روح‌الامینی، محمود، مبانی انسان‌شناسی، انتشارات عطار، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- روشه، گی، تغییرات اجتماعی، ترجمهٔ منصور وثوقی، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- روکس برو، یان، جامعه‌شناسی توسعه، ترجمهٔ معظف‌الارکین، نشر توسعه، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- لاور، رابرت ایچ، دیدگاه‌هایی دربارهٔ دگرگونی جنسیتی، ترجمهٔ ناووس سیدامانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- واگو، استفان، درآمدی بر تئوری‌ها و مدل‌های تغییرات اجتماعی، ترجمهٔ احمد غروی‌زاد، نشر ماجد، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ویتزر، جورج، نظریهٔ جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمهٔ محسن ثلاثی، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۷۴.

- وینر، مایرون، نوسازی جامعه، ترجمه رحمت‌الله مندم مراغدای، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ اول، ۱۳۵۳.

## انگلیسی

- Abraham, Francis, *Perspectives on modernization: Toward a General Theory of third Development*; University Press of America: Washington, D.C. 1980.
- Hagen, Everett E, *on the Theory of social change: How Economic Growth Begins*; No. 3, Home wood: Dorsey Press.
- Lerner, Daniel, *The Passing of traditional Society: Modernizing The middle East*, Glencoe, vol. 3; Free Press, 1958.
- Mecllelland, David, *The Psychological causes and consequences of modernization: an Ethiopian study*; Economic Development and cultural change, vol. 25, 1977.
- Mecllelland, David, *The Achieving Society*; van Nostrand; princeton, 1961.
- Moore, Wilbert, *The Impact of Industry*; Enylewood, cliffs, prentice Hall; 1965.
- Morgan, louis Henry, *Ancient society*; Holt; Newyork, 1877.
- Parsons, talcott, *Evolutionary Unversality In society* American sociological Review; Vol. 29, NO, 3, June, 1964.
- Rostow, w. w, *Stage of Economic Growth*; cambridge University press; Cambrige, 1960.
- Tonnies, F, *Gemenischaft and Gesellschft*; new York, 1886.
- Weber, max, *The protestant Ethic and The spirl of Capitalism*; Urwin; London, 1930
- Webster, Andrew, *Introduction To The sociology of development*, American, macmillan, 1991.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی